



## چکیده

در این مقاله محدوده خراسان، از دوران پیش از اسلام تا عصر حاضر از دیدگاه موضع نگاری، انگاره‌های زندگی کویری در جنوب خراسان، شیوه زندگی، اقتصاد شبانی، جمعیت و حدود مرزهای آن تا دوران پهلوی، به اختصار سخن رفته است. همچنین دیدگاهی کلی از اوضاع سیاسی و جغرافیایی خراسان از عهد ساسانیان تا اوایل حکمروایی عربها - عهد امویان، عباسیان و سلسله‌های طاهریان، صفاریان، سامانیان، غزنویان، سلجوقیان، مغولان و پس از آنها - به دست داده می‌شود. مشهد، در دوران نسبتاً آرام قاجاریان، جایگاه نوین خود را به عنوان شهر اصلی خراسان به دست آورد و مجادله بر سر علامت‌گذاری مرزهای خراسان و افغانستان، سرانجام در سال ۱۹۳۴ - ۱۹۳۵ به اتمام رسید. مقاله حاضر، شرحی مختصر از این رویدادهاست.

لوحته سی. ای. بالورث  
ترجمه از دایرةالمعارف اسلام  
مترجم: دکتر اسدالله آزاد

## خراسان\*

امروزه، استان شمال شرقی ایران، خراسان است و مرکز اداری آن مشهد [که بعداً به آن اشاره خواهد شد] نامیده می‌شود. اما در دوران پیش از اسلام و اوایل دوره اسلامی، کلمه خراسان اغلب معنا و کاربرد گسترده تری داشت و بخشهایی را از آنچه که اکنون کشورهای آسیای میانه و افغانستان در برمی‌گیرد، شامل می‌شد؛ گستره آن در اوایل اسلام اغلب مناطق واقع در خاور غرب ایران یعنی جبال یا آنچه را بعداً به عراق عجم

\* مقاله حاضر اگرچه ممکن است در نظر بعضی قدیمی و اطلاعات آن عمومی به نظر برسد، اما از این نظر که در قایی دایرةالمعارف نگاشته شده و دیدی کلی درباره خراسان - از قدیمترین ایام تا کنون - به دست می‌دهد، لذا ترجمه و درج آن مفید تشخیص داده شد (خراسان پژوهی).

معروف شد، دربر می‌گیرد و منطقه گسترده و نه‌چندان درست تعریف شده خراسان را می‌پوشاند که حتی ممکن است تا دره سند هم گسترش یابد. بدین قرار موسی خورنی (مورخ ارمنی) بنا به سنت جغرافیایی ارمنی، مناطقی از گرگان و قومس در جنوب شرقی دریای خزر گرفته، تا بدخشان و طخارستان تا ماورای جیحون و بامیان را در هندوکش به خراسان نسبت می‌دهد (نک: مرکارت، ایران شهر، ص ۴۷ به بعد).

از نظر موضع نگاری، خراسان در محدوده امروزی و تنگ خود، ناحیه‌ای کوهستانی است که رشته کوه‌هایی از شمال غربی به جنوب شرقی، ادامه سلسله کوه البرز، آن‌را دربر می‌گیرد و آن رشته کوه را به پاروپامیسوس و رشته کوه‌های هندوکش در شمال افغانستان می‌پیوندد؛ در ناحیه‌ای نظیر رشته کوه بینالود در شمال نیشابور، این کوه‌ها تا ۱۱۲۰۰ پا ارتفاع دارد. در شمال، استپهای باز و بیابان‌ها تا ترکمنستان شوروی و تا دریای خزر و بستر آمودریا ادامه می‌یابد. به سوی جنوب، منطقه گسترده محصور میان بیابان‌ها و کویرهای نمک، نظیر دشت کویر، دشت لوت و بستر هیرمند سیستان قرار دارد، اما در همین منطقه ارتفاع‌های مهمی واقع است، یعنی ارتفاع‌های قاین و بیرجند، ولایت اسلامی قهستان [بعدها به آن اشاره می‌شود] که یکی از ارتفاعات آن، کوه مؤمن آباد با بلندای ۹۱۰۰ پاست؛ بدین سان است که خراسان، تنوع موضع نگاشتی چشمگیری دارد. اما تنها در منطقه کوهستانی شمالی تر آن باران کافی می‌بارد، جویبارهای دائمی و چاه‌های در دسترس، کشاورزی شکوفا و اقتصاد شبانی را نسبتاً امکان‌پذیر می‌سازد؛ در این‌جا جمعیت کاملاً متراکم است. در جاهای دیگر، و به ویژه در مناطق جنوبی تر، انگاره زندگی آبادیهای کویری [واحه‌ای] وجود دارد که بیشتر به چاه‌ها، کاریزها یا قنات‌ها وابسته است. همچنین، تا زمان سلطنت رضا شاه پهلوی، دست‌کم اقلیت‌های چادر نشین مهمی در خراسان زندگی می‌کردند که عمدتاً شامل ترکمن‌های گوکلان و یموت و تعدادی هزاره، تیموری و بلوچ بودند (در باب موضع نگاری، جغرافیا و مردم‌نگاری، رک. دستنامه تحسین برانگیز ایران، لندن ۱۹۴۵ و تاریخ ایران کمبریج، جلد اول، ویراسته دلیوب. فیشر، کمبریج ۱۹۶۸، فصل‌های ۱، ۲، ۵، ۱۸ و ۱۹؛ در باب جغرافیای تاریخی دورانهای قدیمی تر، رک. مرکارت، پیش‌گفته، لسترنج، ۳۸۲-۴۳۲، و حدود العالم، ترجمه مینورسکی، ۲۳).

جمعیت فعلی خراسان بسیار در هم آمیخته است. البته هنوز هم طبقه فرعی ایرانی مهمی وجود دارد، اما گروههای گسترده دیگری همچون: ترکمنها، کردها، بلوچها، عربها، تیموریها و هزاره‌های افغانستان نیز در آن زندگی می‌کنند. حضور این نژادهای گوناگون ملازم موقعیت راهبردی خراسان به منزله استحکاماتی در برابر آسیای میانه و راهروی بین استپها و سرزمینهای متمدن و اسکان یافته خاورمیانه است. فشار بر خراسان از سوی چادرنشینان آسیای میانه متناوباً از دورانهای قدیمی شناخته شده تا اواخر سده نوزدهم صورت می‌گرفت، تا زمانی که مرزهای سیاسی دائمی برقرار شد و بدین ترتیب جلو حرکات آزادانه مردم را گرفتند. بنابراین، خراسان دروازه‌ای بود که اسکندر کبیر از آن گذشت و رو به باکتریا [بلخ] و هند نهاد، و برعکس دروازه‌ای بود که ترکان سلجوقی و پس از آنها مغولان وارد ایران شدند. حاصل کار، درهم آمیختن قومی بوده است، به ویژه هنگامی که حکمرانان ایران، اعم از ایرانی، عرب و ترک در پی اندیشه تاریخی دفاع از مرزهای شمال شرقی بودند و در دورانهای مختلف به طراحی اسکان قبایلی پرداختند تا نقش مرزداران و پاسداران این خطه را ایفا کنند. اسکان قبایلی چون گرها، به دلایل سیاسی، تا سلطنت رضا شاه پهلوی برجا ماند. با وجود این، در حالی که طبیعت زبانی و قومی شمال خراسان دست کم از بن و بنیاد زیر فشار قرار گرفته است، این فرآیند چون استانهای ترک نشین، نظیر آذربایجان، تا به حال از میان نرفته است؛ مثلاً قاین و بیرجند، هنوز تا حد زیادی از نظر زبانی و قومی دست نخورده باقی مانده‌اند.

در عهد ساسانیان، خراسان یکی از چهار ساتراپ [ولایت] بزرگ بود که از مرو به وسیله اسپاهبذی اداره می‌شد. یعقوبی، در تاریخ خود (ج ۱، ص ۲۰۱) خراسان دوران ساسانیان را به نواحی زیر تقسیم می‌کند: نیشابور، هرات، مرو، مروالروند، فاریاب، طالقان، بلخ، بخارا، بادغیس، ابیورد، غرجستان، توس، سرخس و گرگان. هنگام کشورگشایی نظامی، لشکریان ساسانی تا فراسوی مرو پیش رفتند؛ از این قرار، طبری (ج ۱، ص ۸۱۹) می‌گوید که اردشیر بابکان قدرت خود را تا خوارزم و طخارستان گسترش داد. در واقع، بیشتر شاهزادگان محلی باید بزرگ مالکان ملوک الطوائف ساسانیان باقی مانده و مانند مرزبانان صاحب منصب بوده باشند. بسیاری از آنان هنگام فروپاشی پادشاهی ساسانیان به دست اعراب، استقلال موقتی به دست آوردند. در شرق

خراسانِ دورانِ ساسانیان، سرزمینهای دشمنان آنان، شاخهٔ شمالی توانمند هپتالیان [هیاطله] قرار داشت به مرکزیت بادغیس و طخارستان. بلاذری (فتوح، ص ۴۰۵) ذکر می‌کند که این افراد بر هرات، بادغیس و پوشنگ حکمرانی داشتند و فرد قدرتمندی از افراد محلی که وی را عظیم می‌خواند باید سرکردهٔ هیاطله باشد. انگارهٔ باستانی دشمنی میان حکمرانان ایران و هیاطله باید تا هنگام حکمرانی والیان عرب خراسان در دوران امویان (رک: هیاطله) ادامه داشته باشد.

آخرین امپراتور ساسانی، یزدگرد سوم پیش از آن که مرزبان محلی ماهویه وی را لو دهد و پیش از مرگش در ۶۵۱/۰۵۳۱ م، در مرو اقامت کرد. در این هنگام، عربها دیگر به خراسان آمده بودند. در دوران خلافت عمر، نیروهای اعزامی از بصره تا طبسین در صحرای بزرگ نفوذ کردند و سال بعد در دوران خلافت عثمان حملهٔ تعیین‌کننده‌ای روی داد، زمانی که عبدالله بن عامر بن قریض حاکم بصره بود (حدود ۶۴۹/۲۹ تا ۶۵۵/۳۵). لشکرکشی به سمت شرق را مردان کوفه به سرکردگی سعید بن عاص انجام دادند و از جادهٔ شمالی میان البرز و صحراهای مرکزی حرکت کردند. لشکرکشی بصره به سرکردگی عبدالله بن عامر و دستیارش احنف بن قیس از راه کرمان و طبسین صورت گرفت، راهی که مدتها آسانتر و امنتر از شاهراه نوین ترجیح داده می‌شد و امروزه راه‌آهن تهران - مشهد از آن می‌گذرد. لشکر بصره بیشترین پیشرفت را کرد و در سال ۵۳۱/۰۲-۶۵۱ م. نیشابور تسلیم شد و دیگر حکمرانان محلی و فرمانداران سابق ساسانی در بیشتر شهرهای خراسان سر تسلیم فرود آوردند. سال بعد، آخرین استحکامات قدرتمند ساسانیان، مروالرو، پس از جنگی خونین به دست احنف، فتح شد؛ اما مرزبان محلی، بازام، به ازای خراجی اندک در مقام خود باقی ماند. به هر حال آرامش دائمی خراسان، فرآیندی درازآهنگ بود. افراد توانا و فرمانروایان مقتدر محلی اغلب علیه اعراب سر به شورش برمی‌داشتند و گاه به قدرتهای خارجی، نظیر هیاطله، ترکان غرب یا تورگشها، سغدیها و حتی امپراتوران چینی (که ادعای مبهمی در حکمرانی آسیای مرکزی داشتند و برخی از کسانی که خود را به ساسانیان می‌بستند، به آنها پناه می‌بردند) متوسل می‌شدند. به خصوص، جنگ داخلی میان علی (ع) و معاویه خود آرامشی برای خراسان و مهار عربها بود که بعدها عبدالله بن عامر (که دوباره به حکومت بصره و شرق توسط معاویه

منصوب شد، از ۶۶۱/۴۱ تا ۶۶۴/۴۴) آن را تحمیل کرد و آرامش را به یاری سردارانش برقرار ساخت. بدین قرار، لشکری بزرگ به سرداری عبدالرحمان بن سمره به سیستان و زابلستان گسیل شد. در این نبرد کابل فتح شد و بنا به گفته بلاذری (در فتوح، ص ۴۰۹) بلخ نیز تسلیم شد و معبد بزرگ بودایی یعنی نوبهار غارت شد.

دوران حکومت توانمند عربها با انتصاب زیاد بن ابیه به حکومت بصره و شرق روی داد. در عهد امویان، قدرت‌نمایی بر ولایات گسترده خراسان و سیستان (که در آن دوران، چنان‌که گذشت، مناطق متمایز ماوراءالنهر، فرغانه، شرق افغانستان، مکران و سند هم جزو آنها بود) در وهله نخست به دست فرمانروایان بصره اعمال می‌شد، زیرا دسته‌های بصری، و به‌خصوص افراد قبایل شمالی عرب یا طوایف قیس و تمیم و بکر، در تاخت و تاز به سرزمینهای شمال خراسان، در حکومت مهلب بن ابی صفره (۸۲- ۷۸/۷۸-۷۰۲-۶۹۷) جایگاهی والا داشتند و بسیاری از اعضای طوایف یمنی ازد در خراسان سکنی گزیدند. از آن‌جا که ولایت ناآرام عراق همواره به حضور شخصی و توجه حاکمان کوفه و بصره نیازمند بود، حاکم بصره نایبانی در خراسان و اغلب سیستان منصوب می‌کرد؛ تمامی این انتصابات نشانگر روند سیاسی و تمایلات شخصی فرادستان و برابر گرایشهای خلیفه در دمشق بود. در عهد زیاد، کوششهایی علیه مقاومت‌های توانمند مردم محلی و هیاطله به عمل آمد تا طخارستان را آرام سازند. این کار به دست ربیع بن زیاد و پسرش عبدالله، در مورد بلخ و سرزمینهای قراز آمودریا، در سالهای پس از ۶۷۱/۵۱ صورت گرفت، اما تهدید هیاطله سرانجام تا به حکومت رسیدن قتیبه بن مسلم و تسخیر و قتل رهبر آنان طرخان تزاک (۷۱۰/۹۱) سرانجام پایان نپذیرفت و یغوی ترک (به عربی جابویه) را به گروگان گرفت. اما پس از این واقعه هم حکومت اعراب تا امنیت، فاصله بسیاری داشت. عربها، مرورا مرکز نظامی خود ساختند، و در پایان سده نخست هجری به سکنی‌گزیدن دائم در آبادی مرو پرداختند و احتمالاً با ایرانیان بومی آن‌جا به ازدواجهای متقابل پرداختند. اما، همبستگی آنان در برابر تهدیدهای خارجی دشمنانی چون تورگشها و سغدیان، از تقسیمات طایفه‌ای و کینه‌توزیهای میان فرقه‌بازیهای قیس، که به لحاظ تعداد از یمنی‌ها بیشتر بودند و به‌طور کلی بر آنها سلطه داشتند، و به‌خصوص این‌که مهار خلفا از راه دور اعمالش بسیار دشوار بود، اثری

معکوس یافت. در باب رویدادهای خراسان در عهد امویان، رک. مرکارت: ایرانشهر، ص ۴۷-۷۰؛ ولهاوزن: قلمرو اعراب و سقوط آن، به ویژه فصل ۸؛ گیب: فتوحات عرب در آسیای مرکزی ۶۰۰-۷۵۰ م، کمبریج ۱۹۷۱؛ انقلاب عباسیان، کمبریج؛ اشپولر، ایران، ص ۵ به بعد؛ م.ا.شبان: تاریخ اسلام، ۶۰۰-۷۵۰ م. (۱۳۲ هـ)، کمبریج ۱۹۷۱؛ خراسان در زمان فتح اعراب در ایران و اسلام، یادنامه ولادیمیر مینورسکی، ویراسته باثورث، ادینبورگ ۱۹۷۱.

آخرین دهه‌های حکومت امویان به رفاه قبیله‌ای میان عربها منجر شد و حاصل مهار و هماهنگی عربها در آمودریا و ماوراءالنهر بود و در این رابطه باید از سرکشی طولانی ترکمنستان از ۱۱۶/۷۳۴ به بعد حارث بن سردی نام برد که گروههای بی‌شماری از اعراب به خراسان رسیدند، به طوری که بنا به گفته ابن اعثم کوفی، حدود چهل هزار مسلمان در ۷۳۱/۱۱۲ در خراسان وجود داشت. سیار الکنانی (۳۰-۱۲۰/۴۸-۷۳۸) بعدها با گسترش دعوای عباسیان یا حرکت انقلابی از مرکز مرو به فرماندهی سیاسی ابومسلم روبرو شد. این نهضت از زمان خلافت هشام به بعد، زیر نظر نقییان یا نمایندگان خاندان عباسیان در مرو سازماندهی شده بود، تا آن که ابومسلم رهبری آن را در ۷۴۶/۱۲۸ به دست آورد و ظاهراً پشتیبانی عمده را از سوی ساکنان قدیمتر عرب ناحیه به دست آورد، کسانی که طبری و نویسنده گمنام تاریخ الخلفاء، (ویراسته گریازنویچ) آنها را اهل تقدّم می‌خواند (رک. شبان: انقلاب عباسیان، ص ۱۵۵-۱۵۸). در ۷۴۸/۱۳۰ ابومسلم بی‌گفت‌وگو سرکرده مرو و غرب بود.

از آن جا که پشتیبانی خراسانیان در سربرآوردن عباسیان قاطع بود، این ولایت از لطف و مرحمت خلفای اولیه عباسیان برخوردار و سود برد؛ مقایسه کنید با ستایش خراسانیان از زبان منصور خلیفه با تعبیر «دسته ما، یاران ما و داعیان ما» در خطبه ایراد شده در هاشمیه که مسعودی در مروج (ج ۶، ص ۲۰۳ به بعد) گزارش کرده است، و بیان همین احساسات از زبان ابن قتیبه در تاریخ مسعودی (ص ۲۹۳-۲۹۴). پاسداران و صاحب‌منصبان خراسان، ابناءالدوله، به نقطه اتکاء اصلی بودن خود در حکومت ادامه دادند و این امر تا نیمه قرن سوم هجری/ نهم میلادی ادامه داشت، یعنی تا زمانی که دسته‌های بردگان به‌عنوان هسته لشکر خلیفه و غلامان پذیرفته شدند. بسیاری از

خراسانیان به غرب مهاجرت کردند و به خدمت عباسیان درآمدند، نظیر خاندان برمکیان از بلخ؛ این فرآیند تا زمانی که مأمون، حاکم پیشین مرو، با حمایت ایرانیان در برابر برادرش امین به خلافت رسید (سال ۸۱۳/۱۹۸) به شدت ادامه داشت.

طاهریان، از سوی عباسیان، به منزلهٔ غلامانی وفادار خلیفه، و نه به عنوان حاکمانی خودمختار، بر خراسان حکم راندند؛ و این حکومت پنجاه سال به طول انجامید (۵۹-۷۳/۲۰۵-۸۲۱). آنان از دودمان ایرانی موالی عربها بودند. یکی از آنان یعنی سلیمان بن کثیر خزاعی دبیر یکی از داعیان عباسی در خراسان بود. طاهر ذوالیمینین یکی از سرداران مأمون بود و در سال ۸۲۱/۲۰۵ به حکومت خراسان و شرق رسید. طاهریان از پشتیبانان متعصب اهل سنت و راست‌دینان اجتماعی اسلامی - ایرانی علیه شیعه مذهبیان و نهضت‌های کهن‌تر ایرانی در ولایات بحر خزر و ماوراءالنهر و نیز دشمن جریانهای دگراندیش مخالفان اجتماعی - دینی ایرانی بودند که در نواحی روستایی ایران آن زمان زیر فشار قرار داشتند (رک. ج. ۵. صادقی: نهضت‌های دینی ایرانیان در قرن دوم و سوم هجری، پاریس ۱۹۳۸). خراسان تحت لوای طاهریان از نظر اقتصادی و فرهنگی بالید و رونق یافت. درمی‌یابیم که عبدالله بن طاهر (۳۰-۴۵/۲۱۳-۸۲۸) علاقهٔ خویش به رفاه ولایت را با تدوین و رعایت مفاد کتابی در باب حقاچه و مقررات قناتها نشان داد. این کتاب، بنا به گفتهٔ گردیزی مورخ، دو قرن بعد هم مورد استفاده بود. در حالی که در اوایل عهد اسلامی، خراسان از نظر اقتصادی و فرهنگی از غرب ایران عقب‌مانده‌تر بود (مقایسه کنید با ای. هرترفیلد: خراسان، جلد یازدهم، ۱۹۲۱، ۷۴-۱۰۷)، اینک رونق کشاورزی آن افزایش یافته‌است. بنا به گفتهٔ یعقوبی (۳۰۸، ترجمه ۱۳۸) خراج خراسان زیر نظر طاهریان، به حدود چهل میلیون دینار در سال می‌رسد. خراسان از رفت و آمدهای تجاری میان عراق، بغداد و آسیای مرکزی و نواحی هم‌جوار هند و کالاهای تجملی و خوراکی نیشابور، بنا به گفتهٔ ثعالبی (لطائف المعارف، ۱۹۲، ترجمهٔ باثورث، ۱۳۲) که به تمام نواحی اسلامی، چون مصر و مغرب صادر می‌شد، سود می‌برد. گذشته از هر چیز، خراسان از امتیاز گذر تجاری غلامان ترک که نخستین حاکمان عباسی برای خلیفه می‌فرستادند و طاهریان و بعد سامانیان بهای بسیاری دریافت می‌داشتند، فایدهٔ بسیار می‌برد. ابن‌حوقل (ج ۲، ص ۴۵۲) می‌گوید که



بیش از یک بار در خراسان دیده است که غلامی به ۳۰۰۰ دینار به فروش رفته است. (در مورد طاهریان رک. باثورت: فصل سوم، طاهریان و صفاریان، در تاریخ ایران کمبریج، جلد چهارم، کمبریج، ۱۹۷۵، ۹۰-۱۰۶).

ماجرای طاهریان صفاری سیستان به سرکردگی یعقوب بن لیث، حکومت طاهریان خراسان را برانداختند و در سال ۸۷۴/۲۵۹ وارد پایتخت، یعنی نیشابور شدند و سال بعد سرداران زیادی در خراسان به جنگ پرداختند، تا آن که امیر اسماعیل بن احمد سامانی بر عمرو لیث غلبه یافت (۲۸۷/۹۰۰) و خراسان را ضمیمه قلمرو سامانیان کرد. تحت نظارت آنچه در منابع به عنوان حکمروایی نیکوکارانه سامانیان یاد می‌شود، خراسان در شاهره مذهب سنتی و فرهنگ پاک دینی گام برداشت. خراسان پیشتر در حکومت طاهریان مرکز توانمند ادبیات عرب و دانشوری دینی و فقه اهل سنت شده بود. در سرگذشت‌نامه‌های ادبی نظیر *یتیمه‌الدهر* ثعالبی و *دنباله‌کار* باخرزی و اصفهانی، خراسانیان نمایندگان و علمای بسیاری دارند. در مذهب اهل سنت الهیون و سنت‌گرایان افرادی بارز و برجسته‌اند، به ویژه در مذهب شافعی و اشعری و آموزش در نهضت‌های الهی و فلسفی معتزلی و کزامیه. فرقه افراطی اسماعیلی شیعی در شرق حامیانی دارد و زاهدان و عارفان خراسانی نقش‌های مهمی در پیشرفت تصوف بازی کرده‌اند. البته، به خوبی می‌دانیم که خراسان و دنیای شرق ایران به طور کلی نقشی حیاتی در نوزایی زبان پارسی جدید و ادبیات آن از قرن سوم هجری/ نهم میلادی به بعد داشته است (رک. تاریخ ادبیات ایران، براون، ج ۱، ص ۴۴۵ به بعد؛ ریکا: تاریخ ادبیات ایران، ص ۱۳۳ به بعد).

با فروپاشی امارت سامانیان در اواخر قرن چهارم هجری/ دهم میلادی بر اثر حمله خارجی از سوی شمال و شورش درونی سرداران متمرد ترک، خراسان زیر حکمرانی ترکان غزنوی قرار گرفت. در سال ۹۹۴/۳۸۴ سلسله غزنویان، سبکتگین، حکومت بلخ و بخش‌های شرقی خراسان را به دست آورده بود و در سال ۹۹۸/۳۸۸ پسرش محمود حکومتش را در سراسر خراسان تثبیت کرد و چهل سال مهار حکومت به دست غزنویان بود. ثروتمندان خراسان برای تقویت بنیه جنگی غزنویان کمک مالی فراوان کردند، اما مطالبه به زور و سخت‌گیری متصدیان غزنوی و یک سلسله قحطی‌های مصیبت‌بار



حکومت سلاطین غزنوی را بی اعتبار کرد. بدین ترتیب، نیشابور و شهرهای دیگر در سالهای ۴۲۸-۴۳۱/۱۰۳۷-۱۰۵۰، یعنی از محاصره تا فتح آن جا به دست چادر نشینان غز و به سرکردگی خانواده سلجوقی، چندان از این مهم بیزار نبودند؛ و پیروزی سلجوق در دندانقان به سال ۴۳۱/۱۰۴۰ طومار سرنوشت حاکمان غزنوی را درهم نوردید و دست آنان را از خراسان تا غرب بدخشان و کوههای مرکزی افغانستان کوتاه کرد.

خراسان در حکومت سلاطین سلجوقی، یکی از مهمترین ولایات امپراتوری بود. گرچه دیری نگذشت که بنیانگذار این سلسله - طغرل بیگ - پایتخت را به غرب نیشابور، یعنی به ری و اصفهان منتقل کرد، اما خراسان و شرق در اصل زیر دست و فرماندهی برادر طغرل یعنی چغری بیگ داوود بود که پسر و نوه اش الپ ارسلان و ملکشاه شکوه پادشاهی سلجوقیان را به عرش رساندند. به طور کلی، حکمرانی استوار، صلح را در شهرهای خراسان برقرار ساخت. این وضع به طور موقت در سالهای متزلزل پس از مرگ ملکشاه در سال ۴۸۵/۱۰۹۲ به پایان رسید و تاریخ نگار محلی بیهق، این فندق، از بازگشت نبردهای فرقه‌ای و فعالیتهای گروه عیاران در شهر سخن می گوید - اما در طول سلطنت طولانی سنجر که نخست حکمران شرق و بعد برای بیش از شصت سال سلطان بود، ثبات و آرامش بازگشت. حیات و سرزندگی فرهنگی و فکری خراسان بی کم و کاست باقی ماند و چهار مدرسه از نه مدرسه نظامیه، بنا به گفته شبکی، در شهرهای این ولایت یعنی در نیشابور، بلخ، هرات و مرو واقع بود. یکی از آثار مهاجرت غزها به ایران، ورود گروههای ترکمن به شمال خراسان بود، جایی که چراگاههای مناسب برای رمه‌های آنان یافت می شد. این چادر نشینان جزو کسانی بودند که جذب سلجوقیان خراسان شدند تا آن که غفلت سلجوقیان از منافعشان، در پایان دوران سنجر، آنها را به شورش واداشت و بر سلطان شوریدند و او را دستگیر کردند و به سال ۵۴۸/۱۱۵۳ جایگزین وی گشتند.

در دهه‌های قبل از یورش مغولان، خراسان پس از سلجوقیان در دست سران طوایف مختلف و سرداران پیشین سلجوقی بود و جنگهایی میان غوریان و خوارزمشاهیان در گرفت تا آن که علاءالدین محمد سرانجام رقیبان غوری را در سالهای آغازین قرن هفتم هجری / سیزدهم میلادی برانداخت (رک). «غزنویان و سلجوقیان» در

باثورت: غزنویان و امپراتوری آنان در افغانستان و شرق ایران، بخش دوم و سوم؛ همو: تاریخ ایران کمبریج، جلد چهارم، فصل ۵، ۱.

ایل و تبار چنگیزخان، در سال ۱۲۲۰/۶۱۷ به خراسان آمد، اما پیش از آن جلال‌الدین خوارزمشاه را از میدان رانده و مهار شهرهای وی را در اختیار گرفته بود. در حالی که تمامی قتل‌عامهای بدنام مغولان احتمال دارد در محاصره اولیه برخی شهرها رخ داده باشد، اما در شورشهای بعدی مرو و نیشابور به سال ۱۲۲۱/۶۱۸ که مقاومت شدیدی نشان دادند، آسیبهای بسیار وارد شد. ابن اثیر (ج ۱۲، ص ۲۵۶) تعداد کشتگان مرو را ۷۰۰،۰۰۰ و جوینی (ترجمه بویل، ج ۱، صص ۱۶۳-۱۶۴) ۱،۳۰۰،۰۰۰ نفر ذکر می‌کند. حتی اگر گزافه‌گویی آماری را بپذیریم یورش مغول بی‌تردید خراسان را بیش از دست‌اندازهای غزها در قرن پنجم ویران ساخت، همان‌گونه که از برآوردهای اروپاییان و مسافران مسلمان و جغرافی دانان ادوار بعد و دوره ایلخانان (مثلاً مارکوپولو، ابن بطوطه و حمدالله مستوفی) برمی‌آید، علاوه بر از میان رفتن مردم و نابودی خانه‌ها، نسبت رو به افزایش تلفات چادرنشینان ترک و مغول در این ولایت از روی کاهش میزان محصول و نسبت مالیات گرفتن مغولان که بسیار کاهش یافته بود و از کشاورزان و صاحبان زمین گرفته می‌شد، معلوم است. بنا به گفته پطروشفسکی (در تاریخ ایران کمبریج، ج ۵، فصل ۶) بی‌گمان خراسان هرگز از نظر فرهنگی و فکری به جایگاه اولیه خود در ایران نرسید؛ ایلخانان، مرکز خود را در غرب ایران قرار دادند و جبال، آذربایجان و عراق مرکز فعالیت سیاسی و زندگی هنری و ادبی آنان شد. شهرهای خراسان به آسیب‌دیدگی از جنگ میان ایلخانان و چغتاییان ادامه داد و جایی چون هرات تنها مرکزی عمده برای شکوفایی تیموریان در قرن نهم/پانزدهم شد.

پس از مرگ ایلخان ابوسعید در ۱۳۳۵/۷۳۶، سلسله‌های محلی متعددی در ایران قیام کردند، از جمله گرتها یا گرتها و سرداران. گرتها در قرن هفتم/سیزدهم در هرات سر برداشتند و حاکمان بعدی آنان با عنوان ملک یا شاه قدرت را تا زمان آخرین بازمانده تیمور، غیاث‌الدین پیرعلی در ۱۳۸۹/۷۹۱ در دست داشتند. سرداران ریشه در بیهق داشتند و در سالهای میانی قرن هشتم هجری/چهاردهم میلادی، این ناحیه از خراسان زیر نفوذ آنان بود و حتی حیطه قدرت آنان تا دامغان و گاه به‌طور موقت نیشابور

هم می‌رسید، تا آن که تیمور در ۱۳۸۱/۷۸۳ ریشه آنان را برکند. تیمور سمرقند را به پایتختی انتخاب کرد، اما پسرش شاهرخ در سال ۱۳۹۷/۷۹۹ در خراسان جانشین پدر شد و تا هنگام مرگ ۱۴۴۶/۸۵۰-۱۴۴۷ پنجاه سال سلطنت کرد. شهرهای مرو و هرات بازسازی شد و رونق و کامیابی بسیاری یافت. هنگام حکمرانی شاهزاده تیموری حسین بن منصور بن بایغرا (۸۷۵-۱۵۰۶/۹۱۱) هرات و خراسان از ثبات سیاسی و زندگی فرهنگی و هنری درخشانی برخوردار بود.

در اوایل قرن دهم هجری / شانزدهم میلادی، سردار ازبک محمد شیبک خان و قبایلش بر خراسان استیلا یافتند، اما سه سال بعد، در ۱۵۱۰/۹۱۵ شاه اسماعیل اول صفوی، خان را کشت و خراسان را ضمیمه قلمرو صفویان کرد. صفویان نتوانستند بلخ را حفظ کنند، و سرانجام در ۱۵۱۶/۹۲۲ برای همیشه آن را از دست دادند. نبرد با ازبکان در شمال خراسان بومی و فراگیر شده بود و هر یک به نوبت شهرهای مرزی چون مرو را تسخیر می‌کردند. شایان یادآوری است که در عهد صفوی اکثر مردم ایران شیعه مذهب شدند و حرم امام علی بن رضا (ع) در مشهد، که در اصل در روستای سناباد بود و افزون بر حضرت رضا (ع) هارون الرشید نیز در آن دفن است، اهمیت یافت. در دوران ایلخانیان، به قول ابن بطوطه (سفرنامه، ج ۳، صص ۷۷-۷۹، ترجمه گیب، ج ۳، ص ۵۸۲-۵۸۳) حرم به طرزی زیبا تزیین شده بود و تیموریان و شاه عباس صفوی بر غنای آن افزوده بودند و شاه عباس کوشید زیارت مشهد را رواج دهد، چه مکانهای مقدس عراق، نظیر نجف و کربلا عمدتاً به دست عثمانیان سنی مذهب بود. در دوران نسبتاً آرام سلطنت قاجاریان، مشهد به تدریج جایگاه نوین خویش را به عنوان شهر اصلی خراسان به دست آورد.

با تجدید فعالیت زندگی ایلیاتی و فراز و نشیبهای سیاسی قرن دوازدهم / هجدهم، مشهد پایتخت نادر شد و او استحکامات نظامی خود را در کوهستانهای کلات نادری، شمال خراسان قرار داد. اما، پس از مرگ نادر در ۱۷۴۷/۱۱۶۰، بخشهای شرق خراسان مدتی به دست احمدشاه درانی افغان افتاد و در سال ۱۷۵۰/۱۱۶۳، بلخ، هرات، مشهد و نیشابور هم به تملک وی درآمد. اما نوه نیمه صفوی و نایب‌نای نادر، یعنی شاهرخ، در خراسان قدرت را به دست گرفت و فقط به طور اسمی تا هنگام مرگش به سال

۱۷۹۶/۱۲۱۰ در آنجا باقی ماند.

زمانی که آغامحمدخان قاجار پایه‌های حکومتش را استوار ساخت، مهار خراسان را نیز چون تمام ایران در دست گرفت و حکومتی مرکزی ایجاد کرد و پایتخت را تهران قرار داد. اما، غارت و چپاول ازبکها و دیگر طوایف ترکمن ادامه یافت تا زندگی در شمال خراسان را نا امن سازد؛ رواج تجارت و کشاورزی ممنوع شد و بسیاری از ایرانیان به‌عنوان اسیر و برده به امارات آسیای مرکزی برده شدند. این اختلافها و رنجشها تنها با ضمیمه کردن خیوه در سال ۱۸۷۳ توسط روسها و شکست ترکمنهای یگانه در گوک تپه به سال ۱۸۸۱ به پایان رسید. پس از این واقعه حکومت ایران آن اندازه قدرتمند نبود که در برابر فشار روسها ایستادگی کند و روسها مرو را هم در سال ۱۸۸۴ ضمیمه خاک خود کردند. روابط با امرای افغانستان در این اوان تیره بود و قصد تصرف هرات بود. ایرانیان بی‌جهت در سال ۱۸۳۸ هرات را محاصره کردند و ناصرالدین شاه جنگ کوتاهی با بریتانیا ۱۸۵۶-۱۸۵۷ به سبب محاصره هرات به دست ایرانیان کرد. پس از این رویداد، کوششهای تمام عیار ایران در این نواحی افغانستان غربی به پایان رسید، هرچند مجادله بر سر علامت‌گذاری مرز و سرحد خراسان و افغانستان سرانجام تمام نشد تا آن‌که نشانه‌گذاری کامل و معین تمام سرحد تا حدود جنوب سیستان در ۱۹۳۴-۱۹۳۵ پایان گرفت. پس از آن خراسان و مرکزش مشهد به‌طور کامل با راه آهن به تهران متصل شد و خدمات هوانوردی آغاز به کار کرد...

### کتاب‌شناسی

در نگارش این مقاله از منابع تاریخ محلی، نظیر تاریخ بیهنی، تاریخ نیشابور، تاریخ بلخ و هرات (رک. استوری: جلد ۱، ص ۳۵۳ بعد) بهره فراوان بوده‌ایم. تاریخ سیاسی و اجتماعی ایالتها و ولایتها را تا حد زیادی باید از کتابهای عمومی تاریخی، نظیر آثار اشپولر (ایران و مغولان در ایران) تاریخ ایران سایکس و فصلهای مربوط به خراسان مندرج در تاریخ اسلام کمبریج به‌دست آورد. در باره قرون نوزدهم و اوایل بیستم، آثار مسافران، مقامات رسمی، مشاوران و به‌خصوص افراد اهل بریتانیا، مأخذ اصلی بوده است: نظیر آذر فویزر، متکاف، مک گرگور، ناپیر، گروزن، پیت، ایوانف و جز آنها. (سی. ای. بانورت)